

فصل دوم:

رشد صنعتی و زیگزاگ های رهبری

۱- «کمونیسم نظامی»، «سیاست اقتصادی جدید» (نپ)

و حرکت در جهت کولاک

مسیر توسعه ی اقتصادی شوروی هیچ تشابهی با یک منحنی صعودی موزون و لاینقطع ندارد. در نخستین هیجده سال عمر رژیم جدید، چند مرحله ی متمایز می توان یافت که توسط بحران های شدید مشخص شدند. ترسیم طرحی موجز از تاریخ اقتصادی اتحاد شوروی و رابطه ی آن با سیاست حکومت، هم برای تشخیص و هم برای یافتن علاج مطلقاً ضروری است.

سه سال اول انقلاب، دوران جنگ شدید و بی رحمانه ی داخلی بود. حیات اقتصادی تماماً وابسته به احتیاجات جبهه بود. با کمبود فوق العاده وسایل مادی، حیات فرهنگی در گوشه و کنار کمین کرده و از طریق طیف برجسته ای از اندیشه های خلاق، و بالاتر از همه اندیشه ی شخص لنین، متجلی می گشت. این دوره ی به اصطلاح "کمونیسم نظامی" (۱۹۲۱ - ۱۹۱۸) بود که همتای قهرمانانه ی "سوسیالیسم نظامی" کشورهای سرمایه داری است.

مسائل اقتصادی حکومت شوروی در آن سال ها عمدتاً عبارت بودند از تأمین صنایع جنگی و استفاده از منابع ناچیز باقی مانده از گذشته جهت مقاصد نظامی، و زنده نگاه داشتن جماعت شهری. کمونیزم نظامی اصولاً به معنای جیره بندی منظم مصرف در قلعه ای محاصره شده بود.

با وجود این باید اذعان داشت که کمونیزم نظامی در مفهوم اولیه اش مقاصد گسترده تری را دنبال می کرد. حکومت شوروی امیدوار بود و کوشش می کرد که این شیوه ی جیره بندی را مستقیماً به یک سیستم برنامه ریزی شده در امر تولید و توزیع گسترش بدهد. به عبارت دیگر، حکومت شوروی امیدوار بود که تدریجاً ولی بدون از میان بردن سیستم، از "کمونیزم نظامی" به کمونیزم واقعی دست یابد. در برنامه ی حزب بلشویک که در مارس ۱۹۱۹ تصویب شد، چنین آمده است: "در زمینه ی توزیع، وظیفه ی کنونی حکومت شوروی کماکان عبارت است از این که با یک روش برنامه ریزی شده، سازمان یافته و در سطح کشور، توزیع محصولات را جایگزین تجارت کند." اما واقعیت هر روز با برنامه ی "کمونیزم نظامی" بیشتر در تضاد افتاد. تولید مدام کاهش یافت، آن هم نه فقط به سبب عامل مخرب جنگ، بلکه نیز به علت فروکش کردن انگیزه ی منفعت شخصی در میان تولیدکنندگان. شهر از مناطق روستائی گندم و مواد خام می خواست و در عوض به روستاها چیزی نمی داد جز تکه کاغذهای رنگارنگی که بنا بر خاطرات قدیم، پول نامیده می شد. و موژیک موجودی خود را زیر خاک چال می کرد. حکومت گروه های مسلح کارگران را پی گندم می فرستاد. موژیک کشت خود را کم می کرد. تولید صنعتی در سال ۱۹۲۱، یعنی بلافاصله پس از جنگ داخلی، حداکثر به یک پنجم سطح پیش از جنگ می رسید. تولید فولاد از ۴/۲ میلیون تن به ۱۸۳

هزار تن تنزل کرد، یعنی ۱/۲۲ مقدار سابق. کل محصول گندم در سال ۱۹۲۲، از ۸۰/۱۰۰ میلیون پوند به ۵۰/۱۰۰ میلیون پوند کاهش یافت. گرسنگی در آن سال وحشت ناک بود. در عین حال تجارت خارجی از ۲/۹ میلیارد روبل به ۳۰ میلیون روبل رسید. ویرانی نیروهای تولید گوی سبقت از هر چه تاریخ در این مورد به خود دیده بود ربود. کشور و حکومت هر دو، درست در لب پرتگاه قرار داشتند.

امیدهای رویانی عصر کمونیزم نظامی، بعدها مورد انتقادی بی رحمانه، و در بسیاری موارد انتقادی به حق، قرار گرفت.

اگر از تمام محاسبات آن دوره که مبتنی بر امید به پیروزی سریع انقلاب در غرب بود چشم پوشی کنیم، البته آن وقت اشتباهات نظری حزب حاکم غیرقابل توجیه خواهند بود. این یک امر بدیهی فرض می شد که پرولتاریای پیروزمند آلمان، در عوض مواد خامی که در آینده دریافت می داشت، نیازهای روسیه ی شوروی را نه تنها با ارسال ماشین آلات و مصنوعات بلکه هم چنین از طریق ده ها هزار کارگر متخصص عالی، مهندس و مدیر برآورده خواهد کرد. و شکی نیست که اگر انقلاب پرولتاریائی در آلمان پیروز شده بود -واقعه ای که فقط و فقط سوسیال دموکرات ها از آن جلوگیری کردند- در آن صورت توسعه ی اقتصادی اتحاد شوروی و هم چنین آلمان چنان گام های بلندی بر می داشت که امروز سرنوشت اروپا و جهان به مراتب خجسته تر می بود. لکن به طور یقین می توان گفت که حتی در صورت وقوع چنین واقعه ای فرخنده ای، باز هم لازم بود که توزیع بی واسطه ی محصولات توسط دولت را به نفع شیوه های تجاری کنار گذاشت. لنین در توضیح ضرورت احیای بازار، به این نکته استناد می کرد که میلیون ها واحد جدا افتاده ی روستائی

وجود دارند که جز تجارت طریق دیگری برای استقرار رابطه ی اقتصادی با جهان خارج نمی شناسند. گردش تجاری، یک "رابطه" -واژه ای که در آن دوره مصطلح بود- بین دهقان و صنایع ملی شده برقرار می کرد. فرمول نظری این "رابطه" خیلی ساده است: صنعت باید اجناس مورد نیاز را به قیمتی در اختیار مناطق روستائی بگذارد که دولت مجبور نشود محصولات کار روستائیان را با زور ضبط کند.

بهبودی بخشیدن روابط اقتصادی با مناطق روستائی، بدون شک حساس ترین و مبرم ترین وظیفه ی "نپ" بود. اما یک آزمایش کوتاه نشان داد که خود صنعت، به رغم خصلت اجتماعی شده اش، به شیوه ی پرداخت پول به طریقی که توسط سرمایه داری تعبیه شده، نیازمند بود. یک اقتصاد با برنامه نمی تواند صرفاً بر پایه ی اطلاعات فکری استوار گردد. برای یک دوره ی طولانی، نمود عرضه و تقاضا به عنوان پایه ی مادی ضروری و ملاک عمل اجتناب ناپذیر باقی می ماند.

بازار که توسط "نپ" قانونی شده بود، به کمک پول رایج و سازمان یافته، کار خود را آغاز کرد. دیری نپائید که در سال ۱۹۲۳، به سبب تحرک اولیه ای از جانب مناطق روستائی، صنعت شروع به جان گرفتن کرد. و مضافاً این که بلافاصله سرعت تندی به خود گرفت. کافی ست گفته شود که تولید در سال های ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ دو برابر شد، و تا سال ۱۹۲۶ به سطح دوران پیش از جنگ رسید. یعنی حجم تولید نسبت به سال ۱۹۲۱، پنج برابر شد. و در عین حال برداشت محصولات کشاورزی نیز البته با سرعتی به مراتب معتدل تر، روبه ازدیاد گذاشت. با آغار سال بحرانی ۱۹۲۳، اختلاف نظری که قبلاً بر سر رابطه ی بین صنعت و زراعت در حزب حاکم پیدا شده بود، رو به

تشدید نهاد. در کشوری که ذخایر و اندوخته هایش به کلی ته کشیده بود، صنعت نمی توانست جز از طریق قرض کردن غله و مواد خام از روستائیان توسعه پیدا کند. اما اگر "قرضه های اجباری" محصولات خیلی سنگین بود، در این صورت انگیزه ی کار از بین می رفت. دهقانی که به رونق آینده ایمان نداشت، لشکرکشی های شهر را که به دنبال گندم صورت می گرفت، با اعتصاب گشت پاسخ می داد. اما از سوی دیگر برداشت محصول اگر زیاده اندک بود، خطر وقفه را ایجاد می کرد. اگر محصولات صنعتی به دست روستائیان نمی رسید، آنان برای ارضای نیازمندی های خود به کار صنعتی روی می آوردند و همان صنایع دستی قدیم احیاء می شد. اختلاف نظر در حزب بر سر این مسأله آغاز شد که چه مقدار باید از روستاها به خاطر صنعت گرفت تا در ایجاد دوران تعادل دینامیک بین صنعت و روستا تسریع به عمل آید. و این بحث، با پیش کشیده شدن مسأله ی ساخت اجتماعی خود روستا، بلافاصله حالتی پیچیده به خود گرفت.

در بهار ۱۹۲۳، در یک کنگره ی حزب، یکی از نمایندگان "اپوزیسیون چپ" - که البته هنوز به این اسم شناخته نبود- تبه این موجود بین قیمت های صنعتی و کشاورزی را در شکل یک نمودار منحوس نشان داد. در آن زمان این پدیده نخست نام "قیچی" به خود گرفت، واژه ای که از آن پس تقریباً شهرت بین المللی یافته است. سخن ران گفت که اگر لنگ ماندن کار صنعت ادامه یابد و این قیچی را بیشتر از هم باز کند، در آن صورت گسست بین شهر و روستا اجتناب ناپذیر خواهد بود.

روستائیان بین انقلاب ارضی و دموکراتیکی که توسط حزب بلشویک عملی شده بود، و سیاست حزب در جهت شالوده ریزی سوسیالیزم، شدیداً فرق

می گذاشتند. مصادره ی زمین های مالکین و ضبط اراضی دولتی، سالانه بیش از نیم میلیارد روبل طلا برای روستائیان به ارمغان می آورد. اما روستائیان بابت محصولات دولت، مبلغ خیلی بیشتری می پرداختند. تا زمانی که نتیجه ی خالص دو انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی- دو انقلابی که با گره سفت "اکتبر" به یکدیگر پیوند خورده بودند- برای روستائیان به معنی از دست رفتن میلیون ها روبل بود، اتحاد میان دو طبقه به صورت اتحادی قابل تردید باقی می ماند.

خصلت پراکنده ی اقتصاد روستائی که از گذشته به ارث رسیده بود، بر اثر نتایج انقلاب اکتبر تشدید شد. تعداد مزارع مستقل، در طول دهه های بعدی، از ۱۶ میلیون به ۲۵ میلیون افزایش یافت. و این افزایش طبیعتاً سبب شد که خصلت صرفاً مصرفی اکثریت واحدهای روستائی تقویت گردد. این نکته یکی از علل کمبود محصولات زراعی بود.

یک اقتصاد کالائی کوچک ناگزیر موجب پیدایش استثمارگران می شود. به همان نسبتی که وضع روستاها بهبود می یافت، جریان تفکیک در میان توده ی روستائی نیز رو به گسترش نهاد. این واقعه مسیر آشنای دیرینه را پیش گرفت. رشد کولاک، رشد کشاورزی را با فاصله ی زیادی پشت سر گذاشت. سیاست حکومت که زیر شعار "رو به سوی روستاها" اجرا می شد. در حقیقت به معنای روی آوردن حکومت به سوی کولاک بود. وزنه ی مالیات های کشاورزی به مراتب بیشتر بر شانه ی تهی دستان سنگینی می کرد تا روستائیان مرفه ای که در عین حال سهم چرب و نرم اعتبارات دولتی را هم به خود اختصاص می دادند. مازاد غله که عمدتاً در دست قشر فوقانی روستا بود، به مصرف انقیاد تنگ دستان و فروش سوداگرانه به

عناصر بورژوازی شهر می رسید. بوخارین که در آن زمان نظریه پرداز جناح حاکم حزب بود، شعار مشهورش، "پولدار شوید!"، را جلوی روستائیان انداخت. به زبان نظری، قرار بود این شعار به معنای رشد تدریجی کولاک ها به سوی سوسیالیزم باشد. لکن در عمل، معنای این شعار ثروتمند شدن اقلیت به قیمت اکثریت قریب به اتفاق بود.

حکومت که به اسارت سیاست خویش در آمده بود، مجبور شد در برابر خواست های خرده بورژوازی روستائی قدم به قدم عقب بنشیند. در سال ۱۹۲۵، اجیر کردن نیروی کار و اجاره دادن زمین قانونی شد. توده روستائی داشت به دو قطب متضاد، یعنی سرمایه دار کوچک از یک سو و کارگر اجیر از سوی دیگر، تقسیم می شد. در عین حال دولت که کالاهای صنعتی در اختیار نداشت، از بازار روستا بیرون رانده می شد. در این میان دلال هم، انگار از زیر زمین، بین کولاک و صنعت گر دستی خرده پا، سر درآورد. واحدهای اقتصادی دولتی که خود به دنبال مواد خام می گشتند، بیشتر و بیشتر مجبور شدند با تاجر خصوصی معامله کنند. موج سرکش سرمایه داری در همه جا مشهود بود. انسان هائی که شعور داشتند به وضوح این را دیدند که انقلاب در اشکال مالکیت، مسأله ی سوسیالیزم را حل نمی کند، بلکه فقط این مسأله را پیش می کشد.

در سال ۱۹۲۵، وقتی که خط مشی رو به سوی کولاک در اوج خود بود، استالین زمینه چینی برای غیرملی ساختن زمین را آغاز کرد. در پاسخ به یک روزنامه نگار روسی که بنا به توصیه ی خود استالین از او پرسید: "آیا از لحاظ مصالح کشاورزی مقرون به صرفه نیست که زمینی را که هر روستائی کشت می کند. به مدت ده سال به او واگذار کنیم؟ استالین گفت: "بله، و حتی

به مدت چهل سال. " طرح قانون غیرملی ساختن زمین، بنابر ابتکار استالین و توسط کمیسر ملی کشاورزی گرجستان عرضه شد. هدف این بود که کشاورز نسبت به آینده ی خود اطمینان خاطر پیدا کند. در بهار سال ۱۹۲۶، در حالی که این وضع ادامه داشت، تقریباً ۶۰ درصد از غلاتی که قرار بود فروش برود، در دست ۶ درصد از روستائیان صاحب مال متمرکز شده بود! دولت نه تنها برای تجارت خارجی بلکه حتی برای تأمین نیازهای داخلی غله نداشت. ناچیزی صادرات باعث شد که از وارد کردن آلات مصنوع چشم پوشی شود و ورود ماشین آلات و مواد خام تا حداقل ممکن کاهش پیدا کند. این سیاست اتکاء به کشاورزان مرفه که صنعتی کردن را به تعویق انداخته و ضربه ای به توده ی عمومی روستائیان زده بود، در طول دو سال (۱۹۲۶ - ۱۹۲۴) عواقب سیاسی خود را صریحاً بروز داد. این سیاست موجبات زیر را فراهم کرد: افزایش فوق العاده ی خود آگاهی، هم در خرده بورژوازی شهر و هم در خرده بورژوازی روستا، با تسخیر شوراهای پائین تر توسط اینان، افزایش قدرت و اعتماد به نفس بوروکراسی، فشار روزافزون بر کارگران و سرکوب کامل دموکراسی حزبی و دموکراسی شوراهای. رشد کولاک ها سبب گردید که زینوویف و کامنوف دوتن از اعضای برجسته ی گروه حاکم، گوش به زنگ شوند. این نکته مهم بود که این دو رؤسای شوراهای لنینگراد و مسکو، یعنی دو مرکز عمده ی پرولتاریائی بودند. لکن شهرستان ها از استالین حمایت می کردند و از آن مهم تر این که بوروکراسی نیز سخت پشتیبان او بود. خط مشی روی آوردن به کشاورزان مرفه سرانجام پیروز شد. در سال ۱۹۲۶، زینوویف و کامنوف، هم راه با طرف داران شان، به اپوزیسیون ۱۹۲۳ ("تروتسکیست-ها") ملحق شوند.

البته "از نظر اصولی"، گروه حاکم در آن زمان اشتراکی سازی کشاورزی را حتی رد هم نکرد. بلکه صرفاً این اشتراکی سازی را، در چشم انداز خود، به چند دهه ی بعد موکول نمود. یاکف لیف که بعدها کمیسر ملی کشاورزی شد، در سال ۱۹۲۷ نوشت که گرچه تجدید بنای سوسیالیستی روستا تنها از طریق اشتراکی سازی می تواند جامه ی عمل به پوشد، اما "این کار را نمی توان در یک، دو، یا سه سال و یا شاید حتی در ظرف ده سال انجام داد." او افزود: "اینک مزارع و کمون های اشتراکی جزایر کوچکی در دریای املاک اختصاصی روستانیان هستند و بدون شک تا دیر زمانی بدین صورت باقی خواهند ماند." و به راستی در آن دوران، تنها هشت درصد از خانوارهای روستائی به مزارع اشتراکی تعلق داشتند.

مبارزه ی حزبی که در سال ۱۹۲۳ بر سر به اصطلاح "مشی کلی" درگرفته بود، در سال ۱۹۲۶ شدت و هیجان خاصی به خود گرفت. اپوزیسیون چپ در بیانیه ی خود که تا آن زمان تعمیم یافته و کلیه ی مسائل مربوط به صنعت و اقتصاد را دربر می گرفت، چنین نوشت:

"حزب باید در برابر کلیه ی گرایش هائی که هدف شان فسخ یا تخریب ملی کردن زمین- یعنی یکی از ارکان دیکتاتوری پرولتاریا- است، ایستادگی کرده، آن ها را در هم بکوبد." در این مورد موفقیت با اپوزیسیون بود، تلاش های مستقیم علیه ملی کردن زمین متوقف گردید. البته مسأله بیش از این ها بود و از اشکال مالکیت زمین فراتر می رفت.

"در برابر گسترش زراعت فردی در روستا، ما باید مزارع اشتراکی را با سرعت بیشتری توسعه بدهیم. ضروری است که هر ساله مبلغ قابل ملاحظه ای برای کمک به روستانیان فقیری که در مزارع اشتراکی متشکل شده اند، کنار

گذاشته شود. سراسر کار تعاونی ها باید ملهم از این هدف باشد که تولید کوچک را تبدیل به تولید اشتراکی شده ی وسیع بکنند. " اما اصرار بر این بود که تحقق این برنامه ی اشتراکی سازی گسترده در سال های آینده، یک امر تخیلی است. در ضمن تدارک برای کنگره ی یازدهم حزب که وظیفه اش اخراج اپوزیسیون چپ بود، مولوتف که بعدها رئیس شورای کمیسرهای ملی شد، به کرات گفت، " ما نباید در دام خیال های خام روستائیان فقیر، پیرامون اشتراکی کردن توده های وسیع روستائی، گرفتار شویم (!) در شرایط کنونی، این دیگر امکان پذیر نیست. " مطابق تقویم، آن زمان پایان سال ۱۹۲۷ بود. در آن زمان گروه حاکم از سیاست آینده ی خود در مورد روستائیان تا این اندازه دور بود!

همین سال ها (۱۹۲۸-۱۹۲۳) صرف مبارزه ی گروه حاکم علیه طرف داران "صنعتی کردن فوق العاده " و رهبری با برنامه شد. گروه حاکم مرکب از ائتلاف استالین، مولوتف، رایکوف، تامسکی و بوخارین بود. (زینوویف و کامنوف در آغاز سال ۱۹۲۶ به اپوزیسیون پیوستند). تاریخ نگار آینده، با شگفتی بسیار، حالت های بی اعتمادی مغرضانه و فراوانی را که حکومت کشور سوسیالیستی نسبت به ابتکارات شجاعانه ی اقتصادی از خود نشان می داد، از نو مسجل خواهد کرد. آهنگ صنعتی شدن که به صورت تجربی و بر اثر انگیزه های خارجی حالت شتاب به خود گرفت، بر سراسر محاسبات بی رحمانه خط بطلان کشید و افزایش هزینه های عمومی را به هم راه آورد. هنگامی که درخواست برنامه ریزی پنج ساله از طرف اپوزیسیون پیشنهاد شد، با تمسخری مواجه گردید که درخور روحیه ی خرده بورژوائی است که از " جهش به محیط بیگانه " وحشت دارد. حتی در آوریل ۱۹۲۷،

استالین در یک جلسه ی عمومی کمیته ی مرکزی گفت که برای ما کوشش در راه ساختن پایگاه هیدروالکتریک "دنیا پرستروی" مثل این می ماند که موژیک به جای خریدن گاو، گرامافون بخرد. این کلمات قصار تند و تیز، خلاصه ای از کل برنامه بود. شایان توجه است که در طول سال ها مطبوعات بورژوائی سراسر جهان، و به دنبال آنان مطبوعات سوسیال دموکرات، اتهام رسمی رمانتیزم گرانی صنعتی را نسبت به آپوزسیون چپ با علاقه مندی تکرار می کردند.

در میان هیاهوی مباحثات حزبی، روستائیان نیز کمبود محصولات صنعتی را با اعتصابات هر چه مصرانه تری پاسخ می گفتند. آنان نه غله ی خود را به بازار می بردند، نه کشت شان را افزایش می دادند. جناح راست (رایکوف، تامسکی، بوخارین) که در آن دوره زمام امور را در دست داشت، می خواست که از طریق افزایش بهای غلات، و حتی به قیمت کند کردن آهنگ رشد صنعت، دست و بال گرایش های سرمایه داری در روستا بازتر گذاشته شود. با چنین سیاستی، تنها راه گریز وارد کردن محصولات صنعتی در مقابل صادرات مواد خام کشاورزی بود. ولی این دیگر به معنای ایجاد "رابطه" بین اقتصاد روستائی و صنایع سوسیالیستی نبود، بلکه رابطه ای بود که بین کولاک و جهان سرمایه داری برقرار می شد. و این کار ارزش آن را نداشت که به خاطرش انقلاب اکتبر را به وجود آورد.

نماینده ی آپوزسیون در کنفرانس سال ۱۹۲۸ حزب، پاسخ داد: "تسریع صنعتی کردن، به ویژه از طریق بالا بردن مالیات کولاک، باعث خواهد شد که هم حجم عظیمی از کالا تولید شود، هم قیمت های بازار تنزل کند، و این هم به نفع کارگر خواهد بود، هم به سود اکثریت روستائیان. روی آوردن به روستا

به معنای پشت کردن به صنعت نیست، معنای آن روی آوردن صنعت به سوی روستاست. چرا که روی دولت، اگر صنعت را دربر نگیرد، به هیچ درد روستا نمی خورد.

در پاسخ، استالین "نقشه های تخیلی" اپوزیسیون را مورد حمله قرار داد. صنعت نباید "تند جلو برود، از کشاورزی بگسلد و بدین وسیله آهنگ انباشت کشور ما از دست برود." مصوبات حزب نیز همین اندرزه های سازش کاری کورکورانه با دوایر فوقانی و مرفه روستائی را تکرار می کردند. کنگره ی پانزدهم حزب که در دسامبر ۱۹۲۷، به قصد خردکردن نهائی طرف داران "صنعتی کردن فوق العاد" برگزار گردید، نسبت به "خطر درگیری های زیاد سرمایه ی دولتی در کارهای عمرانی عظیم" هشدار داد. در آن زمان، جناح حاکم هنوز نمی خواست هیچ خطر دیگری را ببیند.

در سال اقتصادی ۲۸-۱۹۲۷، دوران به اصطلاح احیا، یعنی دورانی که در صنعت عمدتاً ماشین آلات پیش از انقلاب به کار می رفت و در کشاورزی ابزار کهنه، به سر می رسید. هرگونه پیش رفت بیشتر مستلزم ایجاد صنایع مستقل در مقیاسی وسیع بود. دیگر محال بود که کورمال کورمال و بدون برنامه به توان پیش رفت.

امکانات فرضی صنعتی کردن سوسیالیستی، از همان سال ها ۲۵-۱۹۲۳، توسط اپوزیسیون بررسی شده بود. نتایج کلی بررسی فوق عبارت بود از این که صنایع شوروی، پس از فرسایش ابزاری که از بورژوازی به ارث برده، می تواند براساس اندوخته های سوسیالیستی از چنان آهنگ رشدی برخوردار شود که در نظام سرمایه داری به کلی غیرممکن است. رهبران جناح حاکم ضرایب رشدی را که ما با احتیاط در حدود ۱۵ تا ۱۸ درصد برآورد کرده

بودیم، به عنوان نغمه‌ی رویانی آینده‌ی ای موهوم، آشکارا به تمسخر گرفتند. این بود جوهر مبارزه علیه "تروتسکیزم" در آن زمان.

نخستین طرح رسمی برنامه‌ی پنج ساله که سرانجام در سال ۱۹۲۷ آمده شد، سراپا آکنده از روحیه‌ی سرهم بندی از روی خست بود. آهنگ رشد تولید صنعتی، قرار بود سالانه از ۹ درصد به ۴ درصد تنزل کند. مصرف سرانه قرار بود در سراسر آن پنج سال، ۱۲ درصد ترقی کند! جبن حیرت انگیز اندیشه‌ی ای را که در این نخستین برنامه به کار رفته بود، این حقیقت بازگو می‌کند که بودجه‌ی دولت در پایان پنج سال قرار بود، مجموعاً ۱۶ درصد از درآمد ملی را تشکیل بدهد. در حالی که بودجه‌ی روسیه تزاری که مطلقاً قصد آفریدن یک جامعه‌ی سوسیالیستی را نداشت، ۱۸ درصد از درآمد ملی را می‌بلعید! و شاید این نکته شایان ذکر باشد که مهندسين و اقتصاد دانانی که این برنامه را تهیه کرده بودند، چند سال بعد، به عنوان خراب کاران آگاه و گوش به فرمان قدرت‌های اجنبی، توسط قانون محاکمه و شدیداً تنبیه شدند. متهمین اگر جرأت‌اش را داشتند، می‌توانستند جواب بدهند که کار برنامه ریزی آنان کاملاً با "مشی کلی" دفتر سیاسی وقت وفق می‌داد و تحت دستورات همین مرجع اجرا شده بود.

از این پس، مبارزه‌ی گرایش‌ها به زبان ریاضی ترجمه می‌شد. بیانیه‌ی اپوزیسیون گفت: "در دهمین سالگرد انقلاب اکتبر، ارانه کردن برنامه‌ی ای این چنین بی‌مایه و بدبینانه، در واقع به معنای کار کردن علیه سوسیالیسم است." یک سال بعد، دفتر سیاسی برنامه‌ی پنج ساله‌ی جدیدی را اتخاذ کرد که میانگین افزایش تولید سالانه در آن برنامه ۹ درصد منظور شده بود. لکن، سیر واقعی توسعه، تمایل مصرانه‌ی خود را جهت نزدیک شدن به ضرابی که

توسط طرف داران "صنعتی کردن فوق العاده" مطرح شده بود نشان داد. یک سال بعد، هنگامی که سیاست حکومت به کلی تغییر کرده بود، کمیسیون برنامه ریزی دولتی سومین برنامه ی پنج ساله را طرح کرد. میزان رشد منظور شده در این برنامه به آن چه که اپوزیسیون در سال ۱۹۲۵ به طور فرضی پیش بینی کرده بود بیش از حد انتظار نزد یک شد.

همان طور که می بینیم، تاریخ واقعی سیاست اقتصادی اتحاد شوروی با افسانه های رسمی مغایرت بسیار دارد. و متأسفانه این مسأله ای است که محققین پرهیزکاری مانند امثال "وب" کمترین توجهی به آن نمی کنند.

۲- یک چرخش تند: «برنامه ی پنج ساله در چهار سال» و

«اشتراکی کردن کامل»

عدم قاطعیت در برابر واحدهای روستائی، بی اعتمادی نسبت به برنامه های گسترده، دفاع از آهنگ حداقل رشد، نادیده گرفتن مسایل بین المللی این ها بودند چیزهائی که جمعاً جوهر نظریه "سوسیالیزم در یک کشور" را تشکیل می دادند، نظریه ای که ابتدا در پائیز ۱۹۲۴، پس از شکست پرولتاریای آلمان، توسط استالین پیش کشیده شد. بی شتابی در صنعتی کردن، منازعه نکردن با موژیک، حساب نکردن روی انقلاب جهانی، و بالاتر از همه، حفظ قدرت بوروکراسی حزب از گزند انتقاد! این که روستائیان دارند دست خوش تفکیک و تمایز می شوند، به عنوان داستانی که اپوزیسیون از خود ساخته بود، رد شد. یاکف لیف که پیشتر ذکرش رفت، اداره ی مرکزی آمار را بست، زیرا مقامی که کولاک ها مطابق مدارک این اداره اشغال می کردند بزرگ تر از آن بود که از نظر مصادر امور رضایت بخش باشد. در عین حال، رهبران با

خاطر آسوده می گفتند که قحطی محصولات دارد سپری می شود، " توسعه اقتصادی از آهنگ مسالمت آمیزی برخوردار است"، نیز این که در آینده مصادره ی غله "یک نواخت" تر صورت خواهد گرفت و غیره. کولاک که جان گرفته بود، روستائی میانه حال را نیز با خود هم دست کرده، شهر ها را به محاصره غله درآورد. در ژانویه ۱۹۲۸، طبقه ی کارگر رویاروی شبح قحطی ای قرار گرفت که نزدیک تر و نزدیک تر می شد. تاریخ به رمز شوخی های کینه توزانه آشناست. در همان ماه، وقتی که کولاک ها داشتند حلقوم انقلاب را می فشردند، نمایندگان اپوزیسیون چپ را به جرم "وحشت زدگی" در برابر شبح کولاک، یا به زندان می انداختند و یا به نواحی مختلف سیبری تبعید شان می کردند.

حکومت کوشید چنین وانمود کند که اعتصاب غله ناشی از خصومت آشکار کولاک (کولاک از کجا پیدا شد؟) با دولت سوسیالیستی است. یعنی انگیزه های عادی سیاسی دارد. اما کولاک تمایل چندانی به این گونه "ایده آلیزم" ندارد. کولاک گندمش را بدین سبب پنهان می کرد که معامله ی پیشنهاد شده به او بی منفعت بود، و درست به همین دلیل بود که موفق می شد بخش وسیعی از روستائیان را نیز تحت نفوذ خود در آورد. البته کافی نبود که خراب کاری های کولاک صرفاً سرکوب شود. لازم بود که سیاست تغییر کند. اما حتی در این مورد نیز وقت کمی صرف تردید و نوسان نشد.

رایکوف که آن زمان هنوز در رأس حکومت بود، در ژوئیه ۱۹۲۸ اعلام کرد که "گسترش دادن مزارع اختصاصی... و وظیفه ی اصلی حزب است." و استالین هم گفته او را تصدیق کرد: "کسانی هستند که تصور می کنند مزارع اختصاصی دیگر بی فایده شده است. در این مورد ما از آن ها حمایت

نمی‌کنیم. . . این اشخاص هیچ وجه مشترکی با مشی حزب ندارند. "هنوز یک سال از این موضوع نگذشته بود که مشی حزب دیگر هیچ وجه مشترکی با این کلمات نداشت. سپیده ی "اشتراکی کردن کامل" در افق پدیدار شد.

جهت‌گیری جدید، از طریق مبارزه ی مخفی در درون جبهه ی حکومتی و به همان شیوه ی تجربی که در جهت‌گیری های گذشته به کار رفته بود حاصل شد. بیانیه ی اپوزیسیون، یک سال پیشتر، هشدار داده بود که: گروه راست و میانه، براساس دشمنی مشترک با اپوزیسیون، متحد شده اند. بیرون رانده شدن اپوزیسیون، ناگزیر مبارزه بین این دو را تسریع خواهد کرد. "همین طور هم شد. البته رهبران این جبهه ی در حال تلاشی به هیچ قیمت قبول نکردند که این پیش‌اندیشی اپوزیسیون هم مثل بسیار پیش‌اندیشی های دیگر آن، به واقعیت پیوسته است. حتی در اکتبر ۱۹۲۸، استالین علناً اعلام کرد: "وقت آن رسیده که به شایعات بی اساس پیرامون وجود یک گرایش انحراف راست در دفتر سیاسی و کمیته ی مرکزی، و برخورد سازش کارانه نسبت به آن، پایان داده شود." در آن زمان، هر دو گروه، دستگاه حزب را می‌پانیدند. حزب اختناق زده، بر مبنای شایعات مبهم و حدسیات به کار خود ادامه می‌داد. اما بیش از چند ماه نگذشته بود مطبوعات رسمی، با همان بی‌خجالاتی معمول خود، اعلام کردند که رایکوف رئیس حکومت، "بر سر مشکلات اقتصادی قدرت شوروی معامله کرده"، بوخارین، رهبر بین‌الملل کمونیستی، "محمل نفوذ های لیبرال بورژوائی بوده" و تامسکی، رئیس شورای مرکزی سندیکاها ی کارگری سراسری، چیزی جز یک سندیکاچی بی‌عرضه نیست. رایکوف، بوخارین و تامسکی، هر سه عضو دفتر سیاسی بودند. در حالی که در سراسر طول مبارزه ی پیشین اسلحه ی مبارزه از زرادخانه گروه راست

تأمین شده بود، اینک بوخارین می توانست بی آن که چیزی خلاف حقیقت گفته باشد، استالین را متهم کند که در مبارزه اش علیه جناح راست، بخشی از بیانیه ی اپوزیسیون چپ را مورد استفاده قرار داده است.

باری، تغییر به هر حال حاصل شد. شعار "پولدار شوید!"، همراه با نظریه ی رشد و گسترش بی دردسر کولاک به سوسیالیزم، اگر چه با تأخیر، لکن با قاطعیت هر چه بیشتر محکوم شد. صنعتی کردن در دستور روز قرار گرفت. آن حالت کنندی از خود راضی، جای خود را به وحشت شتاب زدگی داد. به شعار "رسیدن و جلوزدن"، یعنی همان شعار نیمه فراموش شده ی لنین، کلمات "در کوتاه ترین مدت" نیز افزوده شد. برنامه ی اعتدالی پنج ساله که اساساً در کنگره به تصویب رسیده بود، جای خود را به برنامه ای جدید سپرد که رئوس اصلی آن به طور کامل از بیانیه ی اپوزیسیون سرکوب شده ی چپ به عاریت گرفته شد بود. "دنیا پرستروی"، چیزی که همین دیروز به گرامافون تشبیه شده بود، امروز، در مرکز توجه واقع شد.

پس از کسب نخستین موفقیت های جدید، این شعار پیش کشیده شد که: "برنامه ی پنج ساله را در چهارسال تمام کنید." تجربه گرایان حیرت زده، اینک بر آن بودند که همه چیز امکان پذیر است. همان گونه که بارها در تاریخ اتفاق افتاده، فرصت طلبی به متضادش، یعنی ماجراجویی تبدیل شد. اگر از سال ۱۹۲۳ تا سال ۱۹۲۸، دفتر سیاسی حاضر بود فلسفه ی "سرعت لاک پشتی" بوخارین را بپذیرد، اینک سبک بال از ۲۰ درصد به ۳۰ درصد رشد سالانه می پرید، و می کوشید، تا هر دست آورد جزئی و موقتی را به یک قاعده تبدیل کند و بدین ترتیب رابطه ی مقیدکننده رشته های مختلف صنعت از نظر دور نگه داشته می شد. سوراخ سنبه های مالی برنامه، با چاپ اسکناس

پرمی شد. در طول سال های برنامه ی اول، مبلغ اسکناس های در گردش، از ۱/۷ میلیارد روبال به ۵/۵ میلیارد روبال افزایش یافت و تا آغار دومین برنامه ی پنج ساله، این مبلغ، به ۸/۴ میلیارد روبال رسیده بود. بوروکراسی نه تنها خود را از قید کنترل توده ها که صنعتی کردن اجباری باری سنگین بر شانه شان نهاده بود، رها کرد، بلکه از قید کنترلی که چرونتس* خود به خود اعمال می کند نیز خلاصی یافت. نظام پولی که در آغار "نپ" بر شالوده محکمی بنا شده بود، اینک مجدداً از بیخ و بن متزلزل گردید.

لکن خطر عمده، آن هم نه تنها برای اجرای برنامه بلکه برای خود رژیم، از جانب روستائیان ظاهر شد. در پانزدهم فوریه ی ۱۹۲۸، مردم از طریق سرمقاله ی یراودا پی بردند که چهره ی روستاها مطلقاً به شکلی نیست که مصادر امور تا آن لحظه تصویر می کردند، بلکه برعکس، سخت به تصویری شباهت دارد که اپوزیسیون چپ اخراج شده عرضه کرده بود. مطبوعات که تا همین دیروز وجود کولاک ها را انکار کرده بودند، امروز، به یک اشاره از بالا، آن ها را نه فقط در روستاها بلکه در خود حزب هم کشف کردند. معلوم شد که هسته های کمونیستی غالباً تحت سیطره ی روستائیان بوده که صاحب ماشین آلات پیچیده هستند، کارگر اجیر می کرده اند، هزاران پود* گندم را از حکومت مخفی نگاه می داشتند و سیاست "تروتسکیستی" را بی امان محکوم می کرده اند. روزنامه ها بر سر چاپ اخبار جنجال آفرین، راجع به کولاک هانی که در مقام دبیران محلی جلوی ورود روستائیان فقیر و کارگران

* - معادل فرضی ۵ دلار.

* - یک پود معادل ۱۶،۴ کیلوگرم است.

اجیر به حزب را می گرفتند، با یکدیگر رقابت داشتند. معیار گذشته به کلی وارونه بود، مثبت و منفی جای خود را عوض کرده بودند.

برای تغذیه ی شهرها، لازم بود نان روزانه بلافاصله از کولاک گرفته شود. این کار تنها با اعمال زور ممکن بود. مصادره ی ذخیره ی غله آن هم نه فقط ذخیره ی غله ی کولاک بلکه هم چنین ذخیره غله ی روستائی میانه حال، به زبان رسمی، "اقدام فوق العاده" خوانده شد. این عبارت قاعدتاً بدین معنا بود که فردا همه چیز به شیوه ی گذشته باز خواهد گشت. ولی روستائیان این کلمات فریبنده را باور نمی کردند و حق هم داشتند. ضبط خشونت آمیز ذخیره ی گندم، انگیزه ی کشت را از روستائیان مرفه سلب کرد. کارگران اجیر و روستائیان فقیر بیکار شدند. کشاورزی، و در پی آن دولت، باز به بن بست رسیدند. لازم بود به هر قیمت که شده، "مشی کلی" اصلاح شود.

استالین و مولوتف که هنوز جایگاه عمده را برای زراعت شخصی قائل بودند، شروع به تأکید بر لزوم توسعه ی سریع تر مزارع شورائی و مزارع اشتراکی کردند. اما چون نیاز میرم به غذا اجازه نمی داد که لشکرکشی های نظامی به روستا متوقف گردد، برنامه ی ترغیب مزارع اختصاصی نیز پا در هوا باقی ماند. لازم بود که "گرفتار" اشتراکی کردن شد. "اقدام فوق العاده" موقتی برای گردآوری غله، ناگهان به برنامه ی "از بین بردن کولاک ها به عنوان یک طبقه" تبدیل شد. جاری شدن سیل دستورات ضد و نقیض که مفصل تر از دستورات جیره بندی غذا بود، نشان داد که حکومت در مورد مسأله روستائی، برنامه ی پنج ساله که سهل است، حتی یک برنامه ی پنج ماهه هم ندارد. طبق این برنامه ی جدید که زیر مهمیز بحران غذایی طرح ریزی شده بود، مزارع اشتراکی می بایست در پایان پنج سال ۲۰ درصد

از املاک روستائی را تشکیل می داد. عظمت این برنامه با در نظر گرفتن این نکته روشن می شود که در طول ده سال پیش از آن، اشتراکی سازی تنها در یک درصد از کشور اجرا شده بود. با وجود این، همین برنامه در اواسط دوره ی پنج ساله با فاصله ی بسیار پشت سر گذاشته شد. در نوامبر ۱۹۲۹، استالین با دست کشیدن از تردیدهای خود، پایان زراعت شخصی را اعلام کرد. او گفت که روستائیان "در کلیه ی روستاها، شهرستان ها و حتی استان ها" به مزارع اشتراکی می پیوندند. یاکف لیف، همان کسی که دو سال پیش اصرار می کرد که مزارع اشتراکی برای سال های دراز به صورت "جزایری در دریای املاک روستائی" باقی خواهند ماند، اینک به عنوان کمیسر ملی کشاورزی دستور گرفته بود تا "کولاک ها را به عنوان یک طبقه از بین ببرد" و در "اسراع وقت" اشتراکی سازی کامل را برقرار سازد. در سال ۱۹۲۹، نسبت درصد مزارع اشتراکی از ۱/۶ درصد به ۳/۹ درصد افزایش یافت، در سال ۱۹۳۰ این نسبت به ۲۳/۶ درصد، در سال ۱۹۳۱ به ۵۲/۷ درصد، و در سال ۱۹۳۲ به ۶۱/۵ درصد رسید.

در حال حاضر کسی آن قدرها احمق نیست که مهملات لیبرال ها را مبنی بر این که کل اشتراکی سازی فقط به وسیله ی اعمال زور صورت گرفت، تکرار کند. در اعصار پیشین تاریخ، روستائیان در مبارزه ی خویش به خاطر زمین، گاه علیه مالکین قیام کرده اند، دیگر گاه سیلی از مهاجران به سوی مناطق کشت نشده روانه ساخته اند، و زمانی دیگر به فرقه های مذهبی گوناگون روی آورده اند، فرقه هائی که به موژیک قلمرو خالی بهشت را در عوض جای کوچک اش روی زمین می دادند. اینک، پس از ضبط املاک بزرگ و تقطیع بی حد زمین، گردآوری این قطعات کوچک و تبدیل آن ها به قطعاتی

بزرگ، هم برای روستائیان، هم برای کشاورزی و هم برای کل جامعه مسأله‌ی مرگ و زندگی شده بود.

لکن، با این ملاحظات کلی تاریخی، مسأله ابداً فیصله پیدا نمی‌کند. امکانات واقعی اشتراکی سازی را نه عمق دشواری های روستا تعیین می‌کند و نه قوه‌ی اداری حکومت، بلکه در وهله‌ی اول تعیین کننده‌ی این امکانات منابع تولید موجود یعنی توانایی صنایع در تهیه‌ی ماشین آلات لازم برای کشاورزی بزرگ است. این شرایط مادی وجود نداشت. تجهیزاتی که در اختیار مزارع اشتراکی گذاشته می‌شد عمدتاً به درد زراعت کوچک می‌خورد. و در چنین شرایطی، اشتراکی سازی با آن سرعت مبالغه آمیز، خصلت یک ماجراجویی اقتصادی را به خود گرفت.

حکومت که به خاطر شدت تغییر سیاست خود غافل گیر شده بود، برای گام نهادن در مسیر جدید نه به یک تدارک سیاسی مقدماتی دست زد و نه می‌توانست که بزند. نه تنها توده‌های روستائی، بلکه حتی ارگان‌های محلی قدرت هم نمی‌دانستند چه انتظاری از آنان می‌رود. شایعاتی مبنی بر این که دولت در صدد ضبط احشام و اموال روستائیان است، آنان را مثل آتش برافروخته بود. این شایعه هم چندان دور از حقیقت نبود. بوروکراسی با واقعیت بخشیدن به کاریکاتور سابق خود از اپوزیسیون چپ، "روستاها را چاپید". در چشم روستائی اشتراکی سازی عمدتاً به شکل ضبط تمام تعلقات اش مجسم می‌شد. آنان نه تنها اسب‌ها، گاوها و گوسفندان، بلکه حتی جوجه‌های تازه سر از تخم درآورده را نیز اشتراکی کردند. به طوری که یک ناظر خارجی نوشت، آنان "حتی کفش‌های نم‌دینی را هم که از پای بچه‌های کوچک بیرون می‌کشیدند، کولاک زدانی کردند." در نتیجه، فرش دام در ازای

یک دهن آواز یا کشتار آن به خاطر گوشت و پوستش توسط روستائیان، به صورت یک مرض واگیردار در آمد.

در ژانویه ی ۱۹۳۰ هنگام برگزاری کنگره ی مسکو، آندرایف، یکی از اعضای کمیته ی مرکزی، تصویر دو جانبه ای از مسأله ی اشتراکی سازی ترسیم کرد. او گفت: از یک سو، جنبش اشتراکی قدرت مندی که دارد در سراسر کشور پا می گیرد "کلیه ی موانع سر راه اش را از میان برخواهد داشت"، و از سوی دیگر، فروش وحشیانه ی ابزار، احشام و حتی بذر توسط روستائیان، پیش از ورود به مزارع اشتراکی، "به طور قطع دارد ابعاد خطرناکی به خود می گیرد." هر قدر هم که این دو توصیف با یکدیگر متناقض باشند، لکن از دو جنبه ی متضاد، خصلت همه جاگیر اشتراکی سازی را به عنوان اقدامی که از سر یأس صورت گرفته است به درستی نشان می دهند. همان منتقد خارجی نوشت: "اشتراکی کردن کامل، اقتصاد ملی را آن چنان دست خوش یک ویرانی بی سابقه کرد که انگار از جنگی سه ساله سر درآورده بود."

بوروکراسی کوشید تا با یک اشاره، فرمان دهی دو هزار دفتر اداری مزارع اشتراکی را که نه از ابزار فنی برخوردار بودند، نه از دانش کشاورزی و نه از حمایت خود روستائیان، جایگزین نفس پروری انفرادی بیست و پنج میلیون روستائی کند؛ یعنی جایگزین نیروی که اگرچه مانند یابوی پیر زارع رمقی در بدن نداشت، اما به هر جهت تا همین دیروز تنها نیروی محرک کشاورزی بود. عواقب مهلک این ماجراجویی به زودی ظاهر شد و تا سال ها پابرجا ماند. کل محصول غله که در سال ۱۹۳۰ به ۸۳۵۰۰ میلیون پوند رسیده بود، در طی دو سال بعد به کمتر از ۷۰۰۰۰ میلیون پوند تنزل کرد. اگر چه این تفاوت به

خودی خود مصیبت بار به نظر نمی آید، ولی درست به معنی تلف شدن همان مقدار غله ای بود که باید شهرها را در سطح گرسنگی عادی شان نگه می داشت. این ماجراجویی در زمینه ی فرهنگ فنی نتایج حتی بدتری به بار آورد. تولید شکر، به هنگام آغاز اشتراکی کردن، تقریباً، به ۱۰۹ میلیون پود رسیده بود، و در اوج اشتراکی کردن کامل، به سبب کمبود چغندر، به ۴۸ میلیون پود -یعنی به نصف مقدار سابق- تنزل کرد. اما خانمان براندازترین طوفان ها بر قلمرو حیوانات نازل شد. تعداد اسب ها ۵۵ درصد کاهش یافت و از ۳۴/۶ میلیون رأس در سال ۱۹۲۹، به ۱۵/۶ میلیون رأس در سال ۱۹۳۴ رسید. تعداد احشام از ۳۰/۷ میلیون به ۱۹/۵ میلیون رسید، یعنی ۴۰ درصد تنزل کرد. کاهش تعداد در مورد خوک ها ۵۵ درصد، و در مورد گوسفندان ۶۶ درصد بود. میزان مرگ و میر انسان ها بر اثر گرسنگی، سرما، بیماری های مسری و اقدامات سرکوب گرانه- متأسفانه با همان دقتی که در مورد کشتار احشام به کار رفته محاسبه نشده است، اما سر به میلیون ها می زند. مسئولیت این تلفات به عهده ی اشتراکی کردن نیست بلکه به عهده ی شیوه های کورکورانه، خشونت آمیز و قماربازانه ای ست که در اجرای آن به کار رفت. بوروکراسی هیچ چیز را پیش بینی نکرد. حتی اساس نامه های اشتراکی ها که در آن ها سعی شده بود منافع شخصی روستائیان با تأمین رفاه مزرعه پیوند داده شود، تنها پس از ویران شدن ظالمانه ی این روستاهای ماتم زده، به چاپ رسید.

خصلت جابرانه ی این مشی جدید ناشی از عواقب سیاست های مربوط به سال های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۸ بود. با وجود این اشتراکی سازی می توانست و می بایست آهنگی عقلانی تر و اشکالی سنجیده تر اتخاذ کند. بوروکراسی که

هم قدرت و هم صنعت را در دست داشت، می توانست بی آن که ملت را به لب پرتگاه فاجعه بکشانند، این جریان را تنظیم نماید. آن ها می توانستند و می بایست آهنگی را اتخاذ کنند که با منابع مادی و اخلاقی کشور تطابق بهتری داشته باشد. ارگان "اپوزیسیون چپ" در تبعید، در سال ۱۹۳۰، نوشت: "شرایط مادی و فنی کشاورزی، تحت شرایط مساعد خارجی و داخلی، می تواند طی ده تا پانزده سال سرتاپا دگرگون شود و برای اشتراکی سازی یک مبنای تولیدی به وجود آورد. لکن در بین این سال ها، برای سرنگون کردن قدرت شوروی بیش از یک بار فرصت به دست خواهد آمد."

این هشدار مبالغه آمیز نبود. کابوس نابودی پیش از این هرگز تا این حد به طور مستقیم بر سرزمین انقلاب اکتبر سایه نیافکنده بود که در سال های اشتراکی کردن کامل سایه افکند. کشور در نارضائی، بی اعتمادی و تلخ کامی فرو رفته بود. اختلال ارزی، بالا رفتن قیمت های ثابت و "قراردادی" مربوط به بازار آزاد، انتقال از نوعی شبه تجارت بین دولت و روستائیان به ضبط غاصبانه ی غله، گوشت و شیر، مبارزه ی مرگ و زندگی علیه چپاول جمعی دارائی های اشتراکی و پنهان کردن غنایم این چپاول از انظار جمع، بسیج صرفاً نظامی حزب علیه خراب کاری کولاک (آن هم پس از "تصفیه" کولاک ها به عنوان یک طبقه)، هم راه با بازگشت به کوپن های غذا و جیره بندی، و سرانجام احیای سیستم گذرنامه- باری، کلیه ی این اقدامات مجدداً فضای جنگ داخلی را که ظاهراً دیر زمانی از پایان آن می گذشت، در سراسر کشور زنده کرد.

هر فصلی که می گذاشت، مسأله تأمین غذا و مواد خام برای کارخانه ها وضع بدتری پیدا می کرد. شرایط تحمل ناپذیر کار، به مهاجرت نیروی کار،

تمارض؛ بی دقتی در کارها، خرابی ماشین آلات، درصد بالایی از محصولات بنجل و به طور کلی کیفیت نازل اجناس راه سپرد. در سال ۱۹۳۱، میانگین بارآوری کار ۱۱/۶ درصد تقلیل یافت. بنا بر گفته ی تصادفی مولوتف که در تمام مطبوعات شوروی درج شد، تولید صنعتی در سال ۱۹۳۲، به جای ۳۶ درصد افزایش که در برنامه ی آن سال تعیین شده بود، فقط ۸/۵ درصد ترقی کرد. البته دیری نپایید که مردم جهان اطلاع یافتند که برنامه ی پنج ساله در ظرف چهار سال و سه ماه تکمیل شده است. اما این نکته تنها بدین معناست که بد اندیشی بوروکراسی در سوءاستفاده ای که از آمار و افکار عمومی می کند، حد و حصری ندارد. لکن مسأله ی عمده این نیست. سرنوشت رژیم در معرض خطر بود، نه سرنوشت برنامه ی پنج ساله.

رژیم جان سالم به در برد.

ولی این به علت شایسته گی خود رژیم است که در قلب توده ها، عمیقاً ریشه دوانیده بود. علت دیگر جان سالم به در بردن رژیم، که اهمیت کمتری هم نداشت، شرایط مساعد خارجی بود. در آن سال های هرج و مرج اقتصادی و جنگ داخلی در روستاها، اتحاد شوروی در برابر دشمن خارجی اساساً به حالت فلج در آمده بود. نارضائی روستائیان به سرعت به ارتش نیز سرایت کرد. سوءظن و تردید باعث سرخوردگی و نومیدی دستگاه بوروکراتیک و کادرهای فرمان دهی شد. در آن دوران وارد آمدن ضربه ای از جانب شرق یا غرب می توانست عواقب وخیمی به بار آورد.

خوشبختانه، نخستین سال های بحران تجارتي و صنعتی سراسر جهان سرمایه داری را دست خوش حالتی گیج و انتظاری محتاطانه نمود. هیچ کس آمده ی جنگ نبود، و کسی هم جرأت نداشت دست به جنگ بزند. به علاوه در

هیچ یک از کشورهای دشمن، درک صحیحی از حدت این تشنجات اجتماعی وجود نداشت، تشنجاتی که با غرش موزیک رسمی به افتخار "مشی کلی"، سرزمین شوراهای را به لرزه در آورده بود.

امیدواریم که طرح تاریخی ما، به رغم کوتاهی اش، نشان بدهد که روال واقعی توسعه ی دولت کارگری تا چه اندازه با تصویر چکامه وار انباشت تدریجی و بی وقفه ی موفقیت ها مغایرت داشته است. از بحران های گذشته ما بعداً قرائن مهمی برای آینده استخراج خواهیم کرد. ولی علاوه بر این نکته، به نظر ما انداختن نگاهی تاریخی به سیاست اقتصادی حکومت شوروی و زیگزاگ های آن لازم بود تا آن شخصیت پرستی القا شده ی مصنوعی را از بین برده باشیم که مدعی است راز تمام موفقیت ها -چه واقعی چه ظاهری- در خصوصیات خارق العاده ی رهبری نهفته است، و نه در شرایط مالکیت اجتماعی ناشی شده از انقلاب.

البته برتری عینی رژیم جدید اجتماعی، خود را در شیوه های رهبران هم منعکس می کند. اما این شیوه ها، به همان نسبت، عقب مانده گی کشور و شرایط خرده بورژوایی محلی را نیز منعکس می کند-شرایطی که کادرهای حاکم در آن پرورش یافته اند.

ناهنجارترین اشتباه است اگر از این نکته نتیجه بگیریم که سیاست رهبران شوروی حائر درجه ی سوم اهمیت است. هیچ حکومت دیگری در جهان نیست که سرنوشت سراسر کشور را تا این درجه در دست خود متمرکز کرده باشد. موفقیت یا شکست یک فرد سرمایه دار، البته نه یک سره، ولی به میزانی قابل توجه و گاه حتی به طور قطع، بسته گی به خصوصیات شخصی او دارد.

حکومت شوروی در رابطه با کل سیستم اقتصادی، البته با در نظر گرفتن تفاوت های موجود، در همان موقعیتی قرار دارد که یک سرمایه دار در رابطه با یک واحد منفرد اقتصادی. خصلت تمرکز یافته ی اقتصاد ملی، قدرت دولتی را تبدیل به عاملی می کند که از اهمیتی عظیم برخوردار است. اما درست به همین دلیل است که نباید در باره ی سیاست حکومت، براساس نتایج خلاصه شده یا آمار و ارقام صرف قضاوت کرد، بلکه این قضاوت کرد، بلکه این قضاوت باید مبتنی بر نقش ویژه ای باشد که دوراندیشی آگاهانه و رهبری با برنامه در نیل بدین نتایج بازی کرده است.

زیگزاگ های مشی حکومت، نه تنها آئینه ی تضادهای عینی اوضاع بوده است، بلکه بیانگر توانائی غیرمکفی رهبری در درک به موقع این تضادها و عکس العمل دافع در برابر آن ها نیز بوده است. نشان دادن اشتباهات رهبری برحسب آمار و ارقام حساب داران کار آسانی نیست، لکن نمایش مجمل ما از تاریخ این زیگزاگ ها به ما اجازه ی این نتیجه گیری را می دهد که این زیگزاگ ها بارسنگینی از هزینه های غیرتولیدی بر اقتصاد شوروی تحمیل کرده است.

البته این موضوع هنوز نامفهوم باقی می ماند دست کم با برخوردی عقلانی به تاریخ- که چگونه و چرا جناحی که توشه عقایدش از همه کمتر و بار اشتباهات اش از همه بیشتر بود، باید به تواند بر سایر گروه ها تفوق جسته و قدرتی نامحدود در دست خود متمرکز سازد. تحلیل بیشتر ما کلید حل این مسأله را نیز فراهم خواهد ساخت. در عین حال خواهیم دید که چگونه شیوه های بوروکراتیک رهبری خود کامة به تخصصی هرچه شدید تر با نیازهای اقتصادی و فرهنگ بر می خیزد، و بحران ها و مزاحمت های جدید

با چه ضرورت گریزناپذیری در مسیر توسعه ی اتحاد شوروی ظاهر می شوند.

لکن پیش از آن که به نقش دوگانه ی بوروکراسی "سوسیالیستی" بپردازیم باید به این سؤالات پاسخ بدهیم: حاصل خالص موفقیت های پیشین چیست؟ آیا اتحاد شوروی واقعاً به سوسیالیزم دست یافته است؟ و یا محتاطانه تر بگوئیم:

آیا دست آوردهای اقتصادی و فرهنگی کنونی، ضمانتی در برابر خطر احیای سرمایه داری هستند - همان طور که پیروزی های جامعه ی بورژوایی، در مرحله ای مشخص از رشدش، بقای این جامعه را در برابر احیای نظام ارباب- رعیتی و فنودالیزم تضمین کرد؟

مترجم: حسن صبا و مجید نامور

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول، تهران، مرداد ۱۳۵۹

بازنویس: داریوش آزادی

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳